

دو فصلنامه علوم ادبی

سال ۶، شماره ۱۰، پائیز و زمستان ۱۳۹۵

(صص: ۱۳۱-۱۰۹)

ساختارهای مقامه و یک مقامه کامل در بوستان*

امیر سلطان محمدی^۱

دانشجوی دکتری، دانشگاه اصفهان

چکیده

اشعار عربی و ملمعات سعدی حاکی از تسلط او به زبان عربی است؛ اثرپذیری او از مقامه‌های بدیعی و حریری را نیز باید از نشانه‌های غور او در ادب عربی دانست. این تأثیر تنها در گلستان که نموده‌های مقامه گون دارد و بسیاری از فضلا درباره ساختار مقامه گون آن سخن رانده‌اند، منحصر نیست؛ بوستان نیز در موارد متعددی نموده‌های مقامه گون دارد. حکایاتی با مضامین تکدی‌گری، مسافرت، مهمانی، شعردانی، نصیحت‌گری و مواردی دیگر در بوستان، همگی مضامین پر تکرار مقامات است. سعدی نیز به عنوان نویسنده حکایات گاه نقش مولف (بدیع‌الزمان یا حریری) را ایفا می‌کند، گاه نقش راوی (عیسی‌بن‌هشام یا حارث‌بن‌همام) و گاه نقش قهرمان (ابوالفتح اسکندری یا ابوزید سروجی). در این مقاله نمونه‌هایی از هر یک از شاخصه‌های مذکور در بوستان به شیوه‌ای توصیفی و تطبیقی با نمونه‌های همسان آن در مقامات بدیعی، حریری و حمیدی تبیین شده و سپس ضمن تطبیق شاخصه‌های مقامه‌ای مستقل در بوستان با شاخصه‌های مقامات بدیع‌الزمان و حریری، میزان بهره‌گیری سعدی از این فن مشخص شد و نشان داده شد که ساختار این مقامه با ساختار و خویش‌کاری‌های همه مقامات کاملاً هماهنگ است و می‌توان آن را مقامه‌ای کامل در بوستان نامید. و نیز بعضی از سفرهای سعدی را که برخی در پی مستندسازی آن هستند، باید از سفرهای خیالی از قبیل سفرهای قهرمانان و نویسندگان مقامه‌ها تلقی کرد.

واژه‌های کلیدی: سعدی، بوستان، مقامه، مقامات بدیعی، مقامات حریری.

* تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۰/۲۴؛ تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۰۳/۲۵.

1. E-mail: amir.soltanmohamadi@yahoo.com

۱. مقدمه

آثار ادبی در هر فرهنگی در خلاء خلق نمی‌شوند و به اعتقاد کسانی که اصل بینامتنیت را مطرح می‌کنند، هر اثری بازتابِ نوین آثار قبل از خود است (ر.ک: آلن، ۱۳۸۵: ۵۸). این اصل در مورد آثار فارسی نیز صادق است. یکی از عناصری که در شعر فارسی تأثیرگذار بوده است، زبان، فرهنگ و آثار عربی است. بسیاری از شعرای فارسی بخصوص شعرای اقدم، عربی‌دانی و عربی‌خوانی را از لوازم مقدماتی آشنایی خود با شعر داشته‌اند. در نظامی که نظامی عروضی برای نویسنده و شاعر شدن ارائه می‌کند، خواندن انواع کتب که برخی از آنها به عربی است و معرفی کردن برخی دواوین عربی‌زبان نیز این الزام به عربی‌دانی و عربی‌خوانی هویدا است (ر.ک: نظامی عروضی، ۱۳۸۲: ۲۲). خاصه که قرآن نیز به عنوان کتاب دینی این شعرا در مکاتب و نظامیه‌ها تدریس می‌شده است و از زبان عربی فصیح آن بهره‌ها برده‌اند. کافی است به قصیده‌غزایی که سنایی قوافی آن را از آیات قرآن گرفته نگاه می‌کنیم. با مطلع:

ای منزّه ذات تو عما یقول الظالمون گفت علمت: جمله را ما لم تکونوا تعلمون
(سنایی، ۱۳۸۸: ۵۳۳)

و برخی خود اذعان به بهره‌وری از قرآن در اشعار خود کرده‌اند، چنانکه حافظ گوید:

صبح خیزی و سعادت طلبی چون حافظ هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم
(حافظ، ۱۳۸۳: ۴۳۱)

سعدی نیز از جهت موارد مذکور با زبان عربی به خوبی آشنا بوده است و قصاید فخیم عربی و ملمعات دلنشین او برهانی روشن بر این مدعاست. بدون شک این تسلط بر زبان عربی حاصل غور سعدی در آثار عالی اعراب است. نمونه‌های زیادی از شباهت‌ها و بهره‌گیری‌های او از آثار متنبی و دیگر شعرا و نویسندگان عرب ذکر شده است (ر.ک: محظوظ، ۱۳۷۷: ۲۲۶ به بعد و مؤید شیرازی، ۱۳۶۲: ۱۲-۲۵).

از کتاب‌هایی که بر آثار سعدی تأثیر مستقیم و غیرمستقیم داشته‌اند، مقامات بدیع الزمان همدانی و حریری است. تأثیر این کتاب‌ها را در گلستان حتی گاه در بهره‌گیری‌های لفظی نیز می‌بینیم؛ برای مثال در دیباجه گلستان آمده است که «شب را به بوستان با یکی از دوستان اتفاق میبت افتاد» (سعدی، ۱۳۸۱: ۵۴). در مقامه "سجستانیه" بدیع الزمان نیز آمده است که «وقد وافت الشمس غروبها و اتفق المیبت» (همدانی، ۱۳۸۷: ۳۴) که سعدی هم لفظ و هم معنا را از مقامات برداشت کرده است. بی‌جهت نبوده که برخی گلستان یا برخی حکایات آن را نوعی مقامه فرض کرده‌اند (بهار، ج اول، ۱۳۸۱: ۱۲۷ و خطیبی، ۱۳۹۰: ۵۹۹ و رستگارفسایی، ۱۳۸۰: ۱۷) هر چند برخی نیز با این قُلت‌هایی به این نظر نگرسته‌اند (شمیسا، ۱۳۷۷: ۳۵).

در بین آثار سعدی اما حکایت بوستان دیگر است. کسی تا کنون از شباهت‌های بوستان با مقامات سخنی نرانده است و علتش هیئت شعری بوستان برخلاف مقامه‌هاست. از نظر نگارنده سواى این ظاهر متفاوت، شباهت‌های بوستان با مقامات بیش از شباهت‌های آن با گلستان است. برخی از حکایات بوستان ساختار یا برشی از ساختار مقامه‌ها را دارند و نمونه کاملی از مقامه نیز در بوستان در هیئت یک حکایت آمده است، که به آن می‌پردازیم.

۱-۱. پیشینه بحث

در مورد شباهت‌های گلستان با مقامات چنانکه گفتیم، برخی مجملاً و برخی مفصلاً داد سخن داده‌اند. برخی نیز در مورد شباهت‌های ساختاری مقامات حمیدی و گلستان تفحص کرده‌اند (شفق و جونقانی، ۱۳۹۴: ۹-۲۲). در مورد مقامه و مقامه‌نویسی نیز کتبی چون مقامه‌نویسی در ادب فارسی از فارس ابراهیمی، بدیع الزمان و مقامه‌نویسی از قراگزلو، بخشی از سبک‌شناسی نثر شمیسا و انواع نثر رستگارفسایی و بخشی از ادبیات تطبیقی غنیمی هلال ممتع نوشته‌اند. اما تاکنون بحثی از ساختار مقامه‌ای بوستان مطرح نبوده است و این اولین موضعی است که از ساختار مقامه‌ای بوستان سخن به میان می‌آید.

۲-۱. ضرورت بحث

شناخت آبخورها و مصادر هر متنی طبعاً به درک درست تر ما از متنی که در دست داریم، کمک می‌کند. به خصوص متون درجه اول فارسی که جلوه‌های فرهنگی ما در طول تاریخ بوده و هستند. این مقال نیز در پی شناخت یکی از مصادر مضمونی بوستان و تشریح یکی از حکایت‌های آن با تشریح مبانی آن آبخورهاست که بی‌شک ما را در درک درست تر این اثر گرانقدر یاری می‌رساند.

۲. بحث اصلی

۲-۱. مقامه

بدیع‌الزمان همدانی چه واعظ فن مقامه بوده باشد، چه تالی تلو احمد ابن فارس و ابن درید، همه محققان، مقامات به معنای اصطلاحی آن را با نام و اثر او می‌شناسند. اما اینکه مقامه در عرب جاهل به چه اطلاق می‌شده یا اینکه مقامه را ملهم یا متأثر از گائده‌های زرتشت بپنداریم (ر.ک: بهار، ۱۳۸۱، ج ۲: ۳۲۵-۳۲۴)، بحث‌هایی است فقه‌اللغوی و مجالی فراخ برای فحص می‌طلبد و ما به دنبال تعریف اصطلاحی این کلمه‌ایم. هر چند به اعتقاد برخی تعریف مقامه آسان نیست (قراگزلو، ۱۳۶۴: ۲۹)، اما برای ما آنچه مطمح نظر است، معنای اصطلاحی مقامه بعد از بدیع‌الزمان است. مقامه از این منظر نوعی داستان کوتاه مشحون از صنایع بدیعی و لفظی که قهرمان آن اصولاً مسافری است ادیب که با کلام نافذ و گیرای خود با خدعه در سفر به مکان‌های مختلف - که غالباً نام مقامه است - تکدی‌گری و ارتزاق می‌کند و هویت او یا مشخص نمی‌شود یا هنگام رفتن شناخته می‌شود. این تعریفی است که از تمامی مقامه‌های مشهور مستخرج است و شامل تمامی آنها. تعریف‌ها و تفسیرهای دیگری نزدیک به این تعریف با اندک تفاوت‌هایی ذکر شده است که از نظر ما مردود نیست (خطیبی، ۱۳۹۰: ۵۴۸-۵۴۶ و بهار، ۱۳۸۱: ج ۲: ۲۳۵-۲۳۶ و انوشه و دیگران، ۱۳۷۶: ۱۲۶۱ و ابراهیمی حریری، ۱۳۴۶: ۴-۱۹). حال با تعریف ارائه شده باید به سراغ بوستان رفت و آن را با این تعریف که شامل مقامه‌هایی چون بدیعی، حریری و حمیدی است، سنجید.

۲-۲. نمودهای مقامه‌ای در بوستان

در ادامه پس از ذکر شاخصه‌های بارز مقامه‌ها، نمونه مثالی مقامه یا مقاماتی ذکر می‌شود و بعد شواهدی از بوستان که متناسب با آن شاخصه ذکر شده‌است، آورده می‌شود. البته موارد زیر منکر تفاوت‌های بوستان و مقامه‌ها نیست. تفاوت‌های برجسته‌ای مثل منظوم بودن بوستان و در آمیختگی نظم و نثر در مقامه‌ها؛ اصالت موضوع در باب‌بندی‌های بوستان، برخلاف مقامه‌ها که مضمون و موضوع درجه دوم را دارا هستند؛ اصالت تعلیم در بوستان و اصالت صورت‌پردازی در مقامه‌ها را می‌توان از دیگر تفاوت‌های بوستان و مقامه‌ها دانست.

۱-۲-۲. در یوزه‌گری

از پنجاه و یک مقامه‌ای که در مقامات بدیع الزمان همدانی آمده است و پنجاه مورد از مقامات حریری تقریباً چهل مقامه مضمون در یوزه‌گری را به شکل مستقیم و غیرمستقیم بازتاب می‌دهند به گونه‌ای که قهرمان در پایان مقامه طلب چیزی می‌کند یا رفتارش این تلقین را به مخاطبان و مستمعان می‌کند؛ برای مثال در مقامه "الکوفیه" کسی (ابوالفتح اسکندری) در خانه را می‌کوبد که وقتی از او می‌پرسند کیست، چنین می‌گوید: «وقد اللیل و بریده و قل الجوع و طریده و حرقاده الضر و الزمن المر و ضیف و طوؤه خفیف و ضالته رعیف و جار یستعدی علی الجوع و الجیب المرقوع و غریب اوقدت النار علی سفره ...» (همدانی، ۱۳۸۷: ۴۳): قاصد شب و شکست خورده و رانده شده گرسنگی است؛ آزاده‌ای که تلخی و بدحالی و روزگار تلخ او را به اینجا کشیده است. مهمانی که گام نهادنش آسان و گم کرده‌اش گرده‌ای نان است پناه‌جویی که بر گرسنگی و گریبان وصله زده یاری می‌خواهد. بیگانه‌ای که در پی سفرش آتش افروخته شده.

در مقامه "کوفیه" حریری نیز که همان حال و فضای مقامه "کوفیه" بدیعی را دارد و گویا استقبالی از مقامه اوست، فردی (ابوزید سروجی) داخل جمع شده و شروع به ذکر احوال نامناسب خود می‌کند و طلب مال می‌کند:

یا اهل ذا المغنی و قیتم شرا
ولا لقیتم ما بقیتم ضرا

قَدْ دَفَعَ اللَّيْلُ الَّذِي أَكْفَهَرَا إِلَى ذَرَاكُمْ شَعْبًا مُعْبَرَا...
وَأَمَّكُمْ دُونَ الْأَنَامِ طُرَا يَبْغِي قِرَىٰ مِنْكُمْ وَ مُسْتَقْرَا
(حریری، ۱۳۶۴: ۴۰-۴۱)

ای صاحبان این منزل که از بدی نگه داشته شوید. تاهستید گزندی نینید/ همانا شبی که تلخ‌رو بود فرستاد، به منزل شما آشفته‌ای خاک آلود را/ قصد شما مردم دون‌پایه را کرد و از شما محل آرامشی می‌طلبید.
یک مقامه شبیه به این دو فضا نیز در مقامات ابن‌نقیبا آمده است (ر.ک: قراگزلو، ۱۳۶۴: ۵۵).

در بوستان نیز نمونه‌های بسیاری از در یوزه‌گری خودنمایی می‌کند و حتی می‌توان ادعا کرد، باب "احسان" بازتاب این عمل نامیمون اجتماعی است؛ اما به عنوان مثالی بسیار کوتاه در باب هشتم ابیات زیر آمده‌است و جالب اینکه شب زمان مشترک برخی از این حکایات و مقامه‌هاست. در این حکایت سعدی نقش نویسنده را بازی می‌کند:

یکی را عسس دست بر بسته بود همه شب پریشان و دلخسته بود
به گوش آمدش در شب تیره رنگ که شخصی همی نالد از دست تنگ
شنید این سخن دزد مسکین و گفت ز بیچارگی چند نالی بخفت
برو شکر یزدان کن ای تنگ‌دست که دست عسس تنگ بر هم نبست
(سعدی، ۱۳۶۶: ۳۷۰)

البته در مقامات همیشه سؤال سائل مقرون به جواب است. در همین مقامه مذکور بدیع‌الزمان عیسی بن هشام در ادامه حکایت می‌گوید: «فَقَبَضْتُ مِنْ كَيْسِي قَبْضَةَ اللَّيْثِ وَ بَعَثْتُهَا إِلَيْهِ.» (همدانی، ۱۳۸۷: ۴۳): از کیسه خود یک مشت به گونه شیر گرفتم و نزد او فرستادم. در مقامه حریری نیز حارث بن همام بعد از ذکر سوال سائل می‌گوید: «وَقُلْنَا لِلْغَلَامِ: هَيَّا هَيَّا وَ هَلْمْ مَا تَهَيَّا.» (حریری، ۱۳۶۴: ۴۱): گفتیم به غلام بشتاب و بیار آنچه آماده است.

در بوستان نیز سائل اصولاً دست پر برمی‌گردد. در باب دوم گدایی درخواست کمک می‌کند:

شنید این سخن پیر فرخ نهاد
 زر افتاد در دست افسانه گوی
 درستی دو، در آستینش نهاد
 برون رفت از آنجا چو زر تازه روی
 (سعدی، ۱۳۶۶: ۲۵۷)

در بیتی از همین حکایت به خوبی می توانیم، تأثیرپذیری سعدی از کتب مقامات را در حکایت‌هایی که مضمون گدایی دارد، ببینیم:

گدایی که بر شیر نر زین نهد
 ابوزید را اسب و فرزین دهد
 (همانجا)

قهرمان مقامات حریری ابوزید سروجی است که در گدایی بسیار مهارت داشت. سعدی در این حکایت قهرمان سائل خود را بر قهرمان حریری تفوق می دهد. نکته دیگری که می توان از اشتراکات بوستان در همین بیت با مقامات دریافت کرد، زبان معماگونه و پیچیده مقامات است. سعدی که عذوبت و سلاست کلام او بر همگان محرز است، گاه در ابیاتی همچون بیت بالا، با بیانی معماگونه معنای خود را ادا می کند، به شکلی که لفظ بر معنا می چربد. بیت زیر نیز نمونه دیگری است که مضمون کدیه در لفظ و حکایت آن نهفته است:

مرا بوسه گفتم به تصحیف ده
 که درویش را توشه از بوسه به
 (همان: ۲۶۶)

نکته قابل ذکر دیگر در باب در یوزگی این است که ابوالفتح اسکندری، قهرمان در یوزه گر مقامات بدیع الزمان همدانی، در ابتدا دارای مکنّت و ثروت بوده و بعداً فقیر و سائل شده و این موضوع را در مقامه‌های مختلف از کلام عیسی بن هشام راوی داستان‌ها می توان دید. برای مثال در مقامه "الشیرازیة" راوی به گدا می گوید: «شَدَّ مَا هَزَلتَ بَعْدی وَ حُلَّتْ عَن عَهْدی فَأَنْفَضَ إِلَیَّ جَمَلَهُ حَالِکَ وَ سَبَبَ اخْتِلَالِکَ» (همدانی، ۱۳۸۷: ۲۴۶). چرا بعد از من لاغر شده‌ای و از شناختی که درباره تو داشتم دگرگونه شده‌ای؟ حال خود و انگیزه نابسامانی ات را بگو.

در مقامه "کرجیه" حریری نیز سائل ادعا می کند در گذشته دارای مکنّت و دارایی بوده است:

وَ حَاذِرُوا انْقِلَابَ سَلْمِ الدَّهْرِ
 فَأَنِّی کُنْتُ نَبِیةَ القَدْرِ

آوی الی وَفَرٍ وَحَدًّا يَفْرِي
تفید صفری و تبید سمری
(حریری، ۱۳۶۴: ۲۰۰)

از گذر امن روزگار بترسید که من نیز بیدار و عالی قدر بودم. / باز می گشتم با مال بسیار و چاقویی که می برید. نیزه‌های مرا نیست می کرد و طلاهای من فایده می داد.
در یکی از حکایات بوستان نیز که سعدی نقش نویسنده را در آن ایفا می کند، فردی به در یوزگی می رود که روزی صاحب اموال و املاکی بوده است و توسط غلام قبلی اش شناخته می شود:

بگفت اندرونم بشورید سخت
بر احوال این پیر شوریده بخت
که مملوک وی بودم اندر قدیم
خداوند املاک و اسباب و سیم
چو کوتاه شد دستش از عز و ناز
کند دست خواهش به درها دراز
(سعدی، ۱۳۶۶: ۲۶۳)

همین موضوع که شخص سائل در هنگام گدایی، توسط غلام یا شاگرد خود شناخته می شود، از شاخصه‌های اصلی مقامات است که در این حکایت نیز بازتاب دارد و ما در ادامه به آن بیشتر خواهیم پرداخت. در مقامات گاهی سائل نیازمند نیست و با ترفند و فریب مردم را سرکیسه می کند؛ برای مثال در مقامه "الکوفیه" وقتی عیسی بن هشام به ابوالفتح می گوید: این چه هیئتی است که تو داری؟ چنین می گوید:

لَا يُغَرَّنُكَ الْوَلْدِي
أَنَا فِيهِ مِنَ الطَّلَبِ
أَنَا فِي تَرْوَةٍ تُشْرِبُ
سُقُّ لَهَا بُرْدَةُ الطَّرْبِ
أَنَا لَوْ شِئْتُ لَا تَخَذُ
تُ سَقُوفًا مِنَ الذَّهَبِ
(همدانی، ۱۳۸۷: ۴۴)

این نیازمندی و درخواستی است که من از تو داشتم / من در دارایی ای به سر می برم که برای آن ردای شادمانی چاک شده است / من اگر بخوهم سقف‌هایی از زر می سازم. در مقامه "بصریه" ابوزید اعتراف می کند که دائم مردم را فریب می داده است؛ گاه مردم عادی، گاه امیر، گاه شیخ و گاه قاضی را می فریبد (ر.ک: گلندی‌شاهی، ۱۳۸۷: ۲۱-۲۲).

در یکی از حکایات های بوستان نیز سائل کسی است که نیازمند نیست و با ترفند و فریب کاری دست به چنین کاری می زند؛ برای مثال وقتی شیخی مالی را به گدایی می بخشد، شخص ثالثی معترض می گردد:

یکی گفت شیخ این ندانی که کیست
بر او گر بمیرد نباید گریست
(سعدی، ۱۳۶۶: ۲۵۷)

از این جهت مقامه ها شبیه به حکایات های پیکارسک^۱ یا رندنامه است که در مغرب زمین به خصوص اسپانیا ظهور می کند (ر.ک: غنیمی، ۱۳۷۳: ۲۸۰-۲۷۸ و عنایت پور و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۷۰-۱۵۴).^۲

اما در مقامات و حکایات این چنینی با اینکه می دانند سائل فریبکار است، بخشندگان از بخشندگی امتناع نمی کنند. در مقامه "الفراریه" عیسی بن هشام با اینکه خود، سائل را شحاذ و أخاذ اطلاق می کند، در ادامه می گوید: «و لا بد من أن ترشح له و تسح عليه» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۰۸): ناگزیر باید بر او تراوش کنی و بر او بیاری. در مقامه "فارقیه" حریری نیز حارث بن همام بعد از اینکه متوجه می شود، سائل ابوزید سروجی مکار است، از

۱ . picaresque (Spanish: "picaresca")

۳. نکته قابل ذکر و عجیب راجع به مقاله مذکور اینکه نویسندگان مقاله جملاتی را که خواهد آمد به مسعودی صاحب مروج الذهب نسبت داده اند. «کلمه مقامه به فتح اول یا به ضم اول از ریشه قام یقوم قوماً و قومه و قامه لغتی است، عربی با چندین معنی که پس از تغییر معنی در دوره های مختلف ادبی و اجتماعی سرانجام در قرن چهارم قمری به فن خاصی از نثر عربی اطلاق شده است» (عنایت پور و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۵۶). اولاً نویسندگان مشخص نکرده اند، مطلب در کدام جلد از مروج الذهب است. در ثانی در صفحه ای که مطلب مذکور را به مروج الذهب ارجاع داده اند (ص ۴۳۱) نه جلد اول نه جلد دوم اصلاً چنین مطلبی نیامده است. ثالثاً شایسته بود که نویسندگان فاضل می دانستند که مسعودی در سال ۳۴۵ (ه.ق) در گذشته است (ر.ک: مسعودی، ۱۳۹۰، ج اول: پیشگفتار)؛ یعنی قبل از به دنیا آمدن بدیع الزمان، پس او چگونه می تواند راجع به فن خاصی در قرن چهارم که تمام آن را نیز در ک نکرده است، صحبت کند؟ خامساً این عبارات عیناً و او به او در ابتدای کتاب مقامه نویسی در ادب فارسی اثر فارسی ابراهیمی آمده است و مطالب از اوست. عجیب تر اینکه در برخی از مجلات علمی-پژوهشی گاه مقالاتی را به خاطر چند علائم ویرایشی رد می کنند یا چندین بار آن را به نویسنده برمی گردانند، ولی در مواردی اینچنین نه هیئت تحریریه و نه داوران، خطایی چنین فاحش را متذکر نشده و اصلاح نکرده اند.

بخشش امتناع نمی‌کند: «خَلَجْتُ خَاتَمِي مِنْ خَنْصَرِي. وَلَفْتُ إِلَيْهِ بَصْرِي. فَإِذَا هُوَ شَيْخُنَا السَّرُوجِي بِلَا فَرِيءٍ. وَلَا مَرِيءٍ. فَايَقَنْتُ إِنَّهَا اَكْذُوبَةٌ تَكْذِبُهَا... فَحَصَبْتُهُ بِالْخَاتَمِ.» (حریری، ۱۳۶۴: ۱۶۵): انگشتی را در انگشت کوچک خود چرخاندم و چشمم را به سمت او چرخاندم. همانا او پیر ما ابوزید سروجی بود. فهمیدم که آن دروغی است که او با آن دروغ می‌گوید. پس انگشت را به او بخشیدم. در حکایت بوستان نیز شیخ خود از اخاذ بودن سائل آگاه است و به کسی که به بخشش او اعتراض می‌کند چنین می‌گوید:

بر آشفت عابد که خاموش باش	تو مرد زبان نیستی گوش باش
اگر راست بود آنچه پنداشتم	ز خلق آبرویش نگه داشتم
و گر شوخ چشمی و سالوس کرد	الا تا نینداری افسوس کرد
که خود را نگه داشتم آبروی	ز دست چنان گریزی یاوه گوی

(سعدی، ۱۳۶۶: ۲۵۷)

۲-۲-۲. مهمانی و میزبانی

یکی از نمودهای تکدی‌گری قهرمانان در مقامات، به مهمانی رفتن قهرمان به اتفاق همراهان دیگر است. در این فضا میهمانان گرسنه و تشنه‌اند و میزبان به‌جای پذیرایی از آنها خوش‌زبانی و خوش‌کلامی می‌کند و این موضوع میزبانان را به ستوه آورده و از میزبان به‌جای شیرین‌زبانی تقاضای غذا می‌کنند. در مقامات بدیع الزمان دو مقامه "مجاجیه" و "نهیدیه" چنین است؛ برای مثال در مقامه "نهیدیه"، میزبان با زبان آوری غذاهایی را برای میهمانان گرسنه توصیف می‌کند: «ما رأیکم یا فتیانُ فی عناق نجدیه علویه بریه. قد أکلت البرم و الشیخ النجری و القیصوم و الهشیم و تبرضت الحمیم و تملأت من القصیص فورنی مُخها...» (همدانی، ۱۳۸۷: ۲۵۹): ای جوانمردان نظرتان درباره‌ی ماده بزغاله نجدی علوی بیابانی چیست که میوه مغیلان، درمنه نجدی، مشک چوپان، گیاه خشک خورده و آب سرد آشامیده باشد. از گیاه قسیص فربه گردیده و مغز استخوانش انبوه... این زبان‌بازی آنقدر بر میهمانان گرسنه فشار می‌آورد که «فَوَثَبَ بَعْضُنَا إِلَيْهِ بِالسِّيفِ» و طلب غذا می‌کنند. در بوستان نیز حکایتی ذکر شده است که برخی معتقدند مربوط به دیدار مولانا و سعدی است. اگر ساختار مقامه‌ای این حکایت مورد تحلیل و بررسی واقع شود، مشخص

می شود- چنانکه عیسی بن هشام و ابوالفتح اسکندری و داستان‌های مربوط به آنها، شخصیت‌ها و وقایع ساختگی بدیع الزمان همدانی و حریری اند- حکایات سعدی نیز که ساختار مقامه‌ای دارند، باید ساخته ذهن او باشند و انتساب و برابرسازی آنها با یک واقعه تاریخی چندان منطقی نمی‌نماید. اگر این قران سعدین در رخ می‌داد، حتماً بیاض‌ها از آن سواد می‌کردند.

اما حکایت مورد نظر ما حکایت زیر است :

شناسا و رهرو در اقصای روم	شنیدم که مردی است پاکیزه بوم
برفتم قاصد به دیدار مرد	من و چند سیاح صحرانورد
به تمکین و عزت نشاند و نشست	سر و چشم هریک ببوسید و دست
ولی دیگدانش عجب سرد بود	به لطف و سخن گرم‌رو مرد بود
ز تسبیح و تهلیل و ماراز جوع	همه شب نبودش قرار و هجوع
همان لطف و پرسیدن آغاز کرد	سحرگه میان بست و در باز کرد
که با ما مسافر در آن ربع بود	یکی بد که شیرین و خوش طبع بود
که درویش را توشه از بوسه به	مرا بوسه گفتا به تصحیف ده
مرانان ده و کفش بر سر بز	به خدمت منه دست بر کفش من

(سعدی، ۱۳۶۶: ۲۵۷)

آن‌گونه که مشخص است، ساختمان مقامه‌های مذکور با حکایت سعدی یک ساختار روایی دارند. در حکایت سعدی نیز قهرمان (سعدی) با همراهان به مهمانی می‌رود و سعدی اینجا نقش راوی را بازی می‌کند. مهمان در سخن گرم‌رو است و میهمانان گرسنه و نهایتاً یکی از میهمانان به میزبان معترض می‌شود و طلب توشه می‌کند.

نکته قابل ذکر و مهم دیگر اینکه در برخی از نسخه‌ها به جای کلمه "سیاح" در بیت دوم "سالوک" آورده شده است (رک. همانجا، پاورقی) که به معنای گداست و "صلوک" نیز کلمه‌ای با ریخت دیگر از همین واژه است. با توجه به فضای حکایت و مطابقت آن با فضای مقامات که گدایی نقش اصلی قهرمان است، باید گفت همان ضبط سالوک مرجح است و گرنه چه لزومی دارد، سیاحی به خانه کسی برود و از او توشه طلب

کند. ضمناً می‌توان فرض کرد، کاتبان سیاح را به دلایلی، مثل حفظ شان سعدی به جای سالوک بگذارند، اما عکس این فرض محال است و سالوک غرابت بیشتری نسبت به سیاح دارد. البته اگر کاتبان به ساختارهای مقامه‌گونه این حکایات واقف بودند و می‌دانستند که این حکایات ریشه در واقعیت ندارد، حتماً چنین وجه سقیمی وارد بوستان نمی‌شد.

۳-۲-۲. مسافرت

یکی از ویژگی‌های بارز مقامات، حضور قهرمان در شهرهای مختلف و مسافرت او به مکان‌های متفاوت است، به شکلی که حتی نام بسیاری از مقامه‌های او نام شهرها و مکان‌های مختلف است که مقامه در آن برگزار می‌شود و نیازی به ذکر مثال نیست. در بوستان سعدی نیز بسیاری از حکایات در شهرها و سرزمین‌های متفاوتی رخ می‌دهد؛ فاریاب، روم، هند، صفهان، حجاز، مصر، مرز باختر، دمشق، شام و ... از مواردی است که در بوستان، حکایات در آنها اتفاق می‌افتد و جالب آنکه بسیاری از شهرهای مذکور و غیرمذکور به عنوان یک مقامه در مقامات بدیعی و حریری آمده است؛ مثل مقامه "اصفهانیه"، "دمشقیه" و ...

در این بخش ذکر دو نکته خالی از فایده‌ای نیست و آن اینکه در برخی از مواضع بوستان و گلستان حکایتی از زبان سعدی نقل می‌شود که در مکانی اتفاقی را گزارش می‌دهد. اینکه سعدی وقتی شیراز را چون موی زنگی آشفته می‌بیند و به سفر می‌رود، مبرهن است و انکار سفرهای سعدی دور از تحقیق است، اما اینکه بخواهیم حکایات سعدی را که در بوستان و گلستان ذکر شده است، واقعی بپنداریم و دنبال نشانه‌هایی از واقعیت در آن باشیم، نیز راهی به دیهی نخواهیم برد؛ مشکلاتی مثل سن سعدی که در دیباجه‌های بوستان و گلستان مطرح است یا مشکل حکایت "جامع کاشغر" که برای محققان پیش آمده است و حتی برای بزرگانی چون علامه قزوینی نیز لاینحل مانده است (ر.ک: موحد، ۱۳۷۴: ۳۲-۳۸) نیز ناشی از همین قضیه است. باید گفت: حکایات و مکان‌های مختلف بوستان و گلستان مثل مکان و حادثه مقامه ساخته ذهن نویسنده است.

همان‌طور که سفرهای و حوادث سفرهایشان خیالی است، بسیاری از حکایات سعدی نیز خیالی است و پیگیری تاریخی آن چندان صحیح نیست.

نکته دیگر اما سفرهای خود سعدی است. آیا سعدی در سفرهایش، حامل سرمایه‌ای بوده است و مخارج خود را تامین می‌کرده است؟ بسیار بعید است در آن ایام با حضور راهزنان کسی با سرمایه‌ای سفر کرده باشد. اگر حکایت "گل کاری" او در *گلستان صحت* داشته باشد و ازدواجی که توان پرداخت مهریه آن را ندارد، مشخص می‌شود، سعدی درویش وار سفر می‌کرده است. اصلاً بعید نیست او نیز به عنوان کسی مثل قهرمانان مقامه‌ها با سخنوری دست به تکدی‌گری زده باشد؛ به خصوص که بسیاری از ویژگی‌های قهرمانان مقامه‌ها را داراست؛ مثل سخنوری، سفر کردن، ناشناس بودن و در پایان شناخته‌شدن، مثل موردی که خواهد آمد و حکایت "جامع کاشغر" در *گلستان* که پسر بچه‌ای سعدی را نمی‌شناسد و هنگام رفتن سعدی خود را به او معرفی می‌کند (ر.ک: *گلستان*، ۱۳۸۱: ۱۴۲) که دقیقاً مطابق با پایان بسیاری از مقامه‌هاست. در حکایتی که سعدی و همراهانش به دیدار مردی پاکیزه‌بوم در روم می‌روند، نیز ذکر کردیم که باید سالوک درست بوده باشد و با این اوصاف خود سعدی نیز به تکدی‌گری خود اشاره کرده است.

۴-۲-۴. شعردانی

از عناصر دیگری که در مقامات به‌عنوان عنصری بارز خودنمایی می‌کند، شعردانی قهرمان و تسلط او بر اشعار شعرا علاوه بر شاعر بودن اوست. در این مقامات کسی ادعای شعردانی می‌کند ولی قهرمان داستان با فضل بیشتر او را مقهور می‌کند و اثبات می‌کند مدعی در اشتباه به سر می‌برده است. این مضمون را در *مقامات بدیعی* به شکل بارز در مقامه‌های "القریضیه"، "العراقیه" و "الشعریه" می‌بینیم که قهرمان هم شاعر بودن خود را به رخ مدعیان می‌کشد هم مسلط بودن خود را بر شعر گذشتگان اثبات می‌کند. در *مقامات حریری* نیز در مقامه‌های "مغربیه"، "فرضیه"، "قهقریه" و "شعریه" حاکی از وقوف قهرمان بر ادب و شعر است. در ابتدای باب پنجم *بوستان* نیز چنین فضایی حاکم است. یک مدعی سعدی را در شیوه زهد، طامات و پند دارای فکر بلیغ می‌داند و او را در گرز و گوپال دارای جایگاهی

نمی‌داند، چون این شیوه را بر دیگران (فردوسی یا نظامی) ختم می‌داند و سعدی پاسخ او را چنین می‌دهد:

نداند که ما را سر جنگ نیست	و گرنه مجال سخن تنگ نیست
توانم که تیغ زبان بر کشم	جهانی سخن را قلم در کشم
بیا تا در این شیوه چالش کنیم	سر خصم را سنگ بالش کنیم

(سعدی، ۱۳۶۶: ۳۲۳)

با آوردن ابیات و حکایت بعدی (مرا در سپاهان یکی یار بود ... الخ) سعدی با تسلط خود بر شیوه حماسی می‌خواهد مدعی را مقهور کند و شعردانی خود را به‌عنوان شاعری بزرگ اثبات کند ولی باید اذعان کرد که الحق کمیتش لنگ است. در این زمینه باید گفت: هم ابوالفتح اسکندری و ابوزید سروجی قهرمان داستان‌های مقامات شاعرانی بزرگ و نکته‌دان هستند. نگاشتن خطبه‌ها یا شعرهای خاص برای اثبات این ادعا در سراسر مقامات موج می‌زند؛ مثلاً در مقامات حریری سرودن "مغریه" خطبه‌ای که خواندن آن از آغاز و آخر هر دو معانی مختلف ممکن است، یا سرودن شعرهای مقامه "قهقهریه" که چه از اول و چه از آخر خوانده شود، به یک شکل قرائت می‌شود، یا سرودن خطبه بی‌نقطه "سمرقندیه" شواهد محکمی بر ادعای فوق هستند.

۳. مقامه در بوستان

اگر بخواهیم گفتمان‌های و خویش‌کاری‌های مقامات را دسته‌بندی کنیم و کاری مثل کار پراپ برای قصه پریان ارائه دهیم، در تمامی مقامه‌ها شاخصه‌های زیر مشترک هستند.

۱. حضور شخص ناشناس در یک جمع: «فجلسنا يوماً نتذاکر القریضَ و اهلَه و تلقاءنا شاباً قد جلسَ غیر بعیدِ ینصتُ و كأنه یفهم» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۵): روزی نشسته بودیم و درباره چکامه و چکامه‌سرایان گفتگو می‌کردیم. رو به روی ما در همان نزدیکی جوانی نشسته بود و گوش فرا می‌داد، گویی درمی‌یابد و خاموش بود. «و کان فی بُحْبُوحَه حَلَقَتِهِمْ و

اکلیل رفته‌هم، شیخٌ قد برتَهُ الهُمومُ.»: در میان گروه ایشان و تاج همراهیشان پیری بود با اندیشه‌هایی که او را لاغر کرده بودند. (حریری، ۱۳۶۴: ۱۳۷). در مقامات حمیدی نیز این موضوع بازتاب دارد: «در آن حالات بودیم که صدای کلامی (پیر ناشناسی) به هوش‌های ما رسید» (حمیدی، ۱۳۳۹: ۳۸).

۲. غریبه (قهرمان) ظاهر موجه و مطلوبی هم ندارد؛ برای مثال در مقامه "الجاحظیه" بدیع الزمان، نامطلوب بودن عنصر بیگانه چنین توصیف شده است: «و مَعَنَا عَلَى الطَّعَامِ رَجُلٌ تَسَافَرُ يَدُهُ عَلَى الْخَوَانِ وَ تَسْفُرُ بَيْنَ الْأَلْوَانِ وَ تَأْخُذُ وَجُوهُ الرُّغْفَانِ وَ تَفْقَأُ عِيُونَ الْجَفَانِ وَ تَرعى أَرْضَ الْجِيرَانِ ...» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۱۶): مردی بر سر خوراک با ما بود که دستش بر خوان سفر می‌کرد و میان رنگ‌ها میانجی‌گری می‌کرد، بهترین گرده‌ها را برمی‌گرفت، چشم کاسه‌ها را در می‌آورد و زمین همسایگان را می‌چرید. در مقامه "دیناریه" حریری نیز آمده است: «اذ وَقَفَ بِنَا شَخْصٌ عَلَيْهِ سَمَلٌ وَ فِى مَشِيَّتِهِ قِزْلٌ» (حریری، ۱۳۶۴: ۲۸). در مقامه "کرجیه" حریری نیز پیرمردی که عده‌ای بر گردش حلقه زده‌اند این‌گونه توصیف می‌شود: «فاذا شَيْخٌ عَارَى الْجِلْدَةِ. بَادَى الْجُرْدَةِ. وَ قَدْ اعْتَمَّ بِرِيطَةٍ. وَ اسْتَتَفَرَ بِفُوطِيَّةٍ.» (همان: ۱۹۹): پیری دیدم برهنه پوست و گلیمی بر سر بسته بود. در مقامات حمیدی نیز آمده است: «قلت خلقانی در برو خرقه‌ای بر سر شعار و دثار او خرقه و خلقانی بود و زاد و راحله توشه و انبانی» (حمیدی، ۱۳۳۹: ۳۸). و همین است که، بر خورد اول با غریبه (قهرمان) رفتار ناخوشایندی و تصور نامناسبی است.

۳. در گرفتن بحث بین اعضای شناس بر سر یک موضوع و اظهار فضل هر یک از اعضا نسبت به دیگری: «فَجْتَمَعْنَا ذَاتَ يَوْمٍ فِي حَلْقَةٍ فَجَعَلْنَا تَذَكُّرَ الشَّعْرِ فَنورِدُ آيَاتَ مَعَانِيهِ ...» (همدانی، ۱۳۸۷: ۳۲۴): روزی در حلقه‌ای گرد آمده بودیم و از چکامه سخن می‌رانندیم در معانی بیت‌های چکامه در آمده بودیم. در یکی از مقامات حریری نیز آمده است: «لَحِظْتُ ... فِتْيَةً عَلَيْهِمْ سِيْمَا الْحَجِيِّ وَ طَلَاوَةَ نَجُومِ الدَّجِيِّ. وَ هُمْ فِي مِمَارَاةٍ مُشْتَدَّةٍ اِهْبُوبٍ. وَ مَبَارَاتٍ مُشْتَدَّةٍ الْاَلْهُوبِ. فَهَزَنِي لِقَصْدِهِمْ هَوَى الْمَحَاضِرَةِ» (حریری، ۱۳۶۴: ۱۳۷): دیدم ... جوانانی که بر آنها نشانه‌های خرد بود و آراستگی ستاره‌های شب آنها در

مجادله‌ای بودند که وزش آن سخت بود و مجادله‌ای که زبان‌ها در آن تجاوزکننده بود. تحریک کرد مرا دوستی حاضر جواب به قصدشان.

۴. وارد شدن غریبه در بحث و گشودن گره بحث: در مقامات بدیعی داریم: «وَجَرَّ جِدَالَ فِينَا ذِيلَهُ قَالَ [شَابُّ غَرِيبٌ] قَدْ أَصَبْتُمْ عَذِيقَهُ وَ وَا فَيْتُمْ جُذَيْلَهُ، وَ لَوْ شِئْتُ لَلْفُظْتُ وَ افْضَيْتُ وَ لَوْ قُلْتُ لِأَصْدَرْتُ وَ أُورِدْتُ وَ لَجَلَوْتُ الْحَقَّ فِي مَعْرَضٍ بَيَانٍ يَسْمَعُ الصُّمُّ وَ يَنْزِلُ الْعُصْمُ» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۶-۱۵): ستیزی ما دامن به درازا کشید. جوان گفت: خرما بن پرمیوه سخن را دریافتید و به تنه آن رسیدید من اگر بخواهم سخن می‌سازم و به گشاده‌زبانی می‌پردازم و اگر بخواهم بگویم از آبشخور بدر می‌آورم و به آبشخور می‌برم سخن سخن راستین را در نمایشگاه سخنوری چنان می‌گذارم که کران را شنوا کند و بزبان کوهی را از ستیغ فرود آرد. در مقامات حریری نیز آمده است: «وَعَلَّ عَلَيْنَا ذَمْرًا عَلَيْهِ طَمْرٌ. فَتَجَهَّمْنَا تَجَهُّمَ الْغَيْدِ الشَّيْبِ وَ وَجَدْنَا صَفْوًا يَوْمَنَا قَدْ شَيْبَ. إِنْ لَأَنَّ سَلَّمَ تَسْلِيمَ أَوْلَى الْفَهْمِ» (حریری، ۱۳۶۴: ۱۹۲): بر ما وارد شد شجاعی که گلیمی کهنه بر تن داشت از او کراحت داشتیم، آنگونه که نازک‌بدنان از پیران اکراه دارند. دیدیم که روشنی روز ما ناخوش شد مگر اینکه او سلام داد مثل سلام صاحبان فهم. حمیدی نیز در مقامه نهم غریبه را به این شکل وارد داستان می‌کند: «اگرچه من در این رتبت پایه و در این دکان سرمایه ندارم، اگر خواهید من این در را از قالب مثنوی به قالب منظوم در آورم» (حمیدی، ۱۳۳۹: ۷۱).

۵. زبان‌آوری قهرمان و متعجب شدن حاضران و عذرخواهی از غریبه: بدیع‌الزمان آورده است: «وَلَلَّهِ أَنْتَ وَ ابُوكَ مَا يَحْرُمُ السُّكُوتُ إِلَّا عَلَيْكَ وَ لَا يَحِلُّ النَّطْقُ إِلَّا لَكَ» (همدانی، ۱۳۸۷: ۲۷۹): خدا تو و پدرت را بیامرزد. خاموش بودن روا نیست مگر نزد تو. حریری: «قال: فلما سَحَرْنَا بِآيَاتِهِ. وَ حَسَرْنَا بِيَعْدِ غَايَاتِهِ. مَدَحْنَاهُ حَتَّى اسْتَعْفَى» (حریری، ۱۳۶۴: ۱۳۳-۱۳۲): گفت: چون ما را با آیات خود فریفت، و ما را از دوری اهداف خود خسته کرد، او را ستایش کردیم تا طلب عفو کرد. حمیدی: «نَعْرَةَ تَحْسِينٍ مِنْ يَارَانٍ وَ هَمَّكَارَانٍ بَرَّآمِدٍ وَ هَرَّيْكَ بِيَعْتِدَارٍ وَ اسْتِغْفَارٍ مِنْ آمَدِنْدٍ» (حمیدی، ۱۳۳۹: ۷۳).

۶. نصیحت غریبه جمع را: همدانی: «مِنْ فَوْقِكُمْ مَنْ يَعْلَمُ اسْرَارَكُمْ وَ كَوِ شَاءَ لَهْتَكِ اسْتَارِكُمْ يَعَامَلِكُمْ فِي الدُّنْيَا بِحِلْمٍ وَ يَقْضِي عَلَيْكُمْ فِي الْآخِرَةِ بِعِلْمٍ فَلْيَكُنِ الْمَوْتُ مِمَّنْكَ عَلَى مَنْكُمْ عَلَى ذِكْرِ ثَلَاثَاتٍ وَ بُنُكَرٍ...» (همان: ۸۹): بالای سر شما کسی است که از رازهایتان آگاه است و اگر بخوهد پرده‌هایتان را می‌درد. در این جهان با شما با شکیبایی رفتار می‌کند و در آن جهان با آگاهی در کار شما داوری خواهد نمود. پس باید که مرگ در یاد شما باشد تا کار زشت پیش نیاورید... حریری: «ابن آدم ما اغراک بما یغرک. و اضراک بما یضرک. و الهجک بما یطغیک. و ابتهجک بمن یطریک. تعنی بما یعینک. و تهمیل ما یعینک» (حریری، ۱۳۶۴: ۱۶۸): ای فرزند آدم چگونه فریفته‌ای به آنکه ترا می‌فریبد و چرا حریصی تو بدانچه به تو آسیب برساند و چگونه متوجه‌ای به چیزی که ترا می‌رنجاند و فرومی‌گذاری چیزی را که شایسته است؟ در مقامه چهاردهم از مقامات حمیدی نیز پیر جمع را نصیحت می‌کند: «بدان خدای که این افلاک را برپای داشت... هر حسنه‌ای را مکفاتی و هر سیئه‌ای را مجازاتی. هر حلالی را حسابی و هر حرام را عذابی...» (حمیدی، ۱۳۳۹: ۱۱۳).

۷. جدا کردن غریبه خود را از جمع و ماندن حاضران در آرزوی او: بدیع‌الزمان گوید: «فَخَرَجَ وَ وَدَّعَانَهُ وَ أَقْمَنَا بَعْدَهُ بِرَهَةٍ نُشْتَاقُهُ وَ يُؤَلِّمُنَا فِرَاقَهُ» (همدانی، ۱۳۸۷: ۲۸۰): پس او بیرون رفت و ما به او بدرود گفتیم. پس از وی روزگاری ماندیم و آرزوی دیدار وی را داشتیم/ حریری می‌آورد: «انصلت منا انصلات الفرار. فاوحشنا فراقه. و ادهشنا امترقه.» (حریری، ۱۳۶۴: ۱۰۰-۱۰۱): بیرون رفت مثل بیرون رفتن گریزان. ترسان کرد ما را فراق او ممدوهوش شدیم از گریختنش. در یکی از مقامات حمیدی نیز آمده‌است: «چون ارتجال و انتحال شیخ بدین جا رسید... بر پای خاست و سفره سفر را زادی بخواست... روی عزیمت به راه آورد» (حمیدی، ۱۳۳۹: ۳۳).

۸. حدس زدن دیگران غریبه را (آشکار شدن هویت قهرمان): این برش که تقریباً در نود درصد مقامه‌ها موجود است، آشکارا شدن قهرمان به اشکال مختلف مثل حدس زدن،

سوال پرسیدن، معرفی کردن و غیرهم است که هویت قهرمان که ابوالفتح اسکندری یا ابوزید سروجی باشد، آشکارا می‌شود. در مقامات حمیدی البته قهرمان ناشناس می‌ماند.

۴. مقامه‌ای تنیده در حکایات بوستان

در بوستان حکایتی وجود دارد که هر هشت گفتمان و خویش کاری مزبور مقامه‌های بدیع‌الزمان و حریری را داراست و بدون شک تحت تأثیر همین مقامه‌ها پرداخت شده‌است و قهرمان (غریبه) خود سعدی است. این حکایت در باب "تواضع" که باب چهارم بوستان است بر اساس گفتمان‌های مقامه ذکر می‌شود.

۱. حضور ناشناس در جمع

فقیهی کهن جامه تنگدست در ایوان قاضی به صف برنشست

(سعدی، ۱۳۶۶: ۳۰۱)

"ی" نکره در کلمه فقیه بیانگر ناشناس بودن فقیه در حکایت است.

۲. وضعیت نامناسبی قهرمان (غریبه) و برخورد نامناسب با او

قهرمان به شکل مستقیم در یوزه‌گری نمی‌کند؛ بعید نیست که حضورش در مجلس به همین جهت بوده‌باشد. ولی جریان داستان او را از خواسته اش منصرف می‌کند یا در داستان چون نهایتاً خود سعدی به عنوان فرد غریبه معرفی می‌شود، سعدی آن قسمت را حذف کرده‌است که عاری بر وی نباشد و گرنه لزومی نیست یک غریبه به جمعی برود که کسی را با او آشنایی نیست و بعد خود را بعد از اظهار فضل مستور دارد.

فقیهی کهن جامه تنگدست در ایوان قاضی به صف برنشست

نگه کرد قاضی در او تیز تیز معرف گرفت آستینش که خیز

(همانجا)

۳. در گرفتن بحث بین اعضا در حضور قهرمان و اظهار فضل اعضا نسبت به یکدیگر

فقیهان طریق جدل ساختند لم و لا اسلم در انداختند

گشادند بر هم در فتنه باز به لا و نعم کرده گردن فراز

تو گفتی خروسان شاطر به جنگ
فتادند در هم به منقار و چنگ
(همان: ۳۰۲)

۴. ورود غریبه به بحث و گشودن گره را

کهن جامه در صف آخرترین
به غرّش در آمد چو شیر عرین
بگفت: ای صناید شرع رسول
به ابلاغ تنزیل و فقه و اصول
دلایل قوی باید و معنوی
نه رگ‌های گردن به صحبت قوی...
سمند سخن تا به جایی براند
که قاضی چو خر در وحل بازماند
(همانجا)

در این بخش سعدی متناسب با فضای وقوع داستان که فضایی علمی و کلامی است از واژه‌های متناسب و فخیم تری استفاده می‌کند. از شگردهای سعدی بهره‌گیری او از واژگان متناسب با فضای حکایت است. ضمن اینکه فضای مقامه‌ای این حکایت سعدی را به آوردن زبانی مغلق تر و پرآرایه تر وامی‌دارد.

۵. زبان‌آوری غریبه (قهرمان) و متعجب شدن حاضران

به کلک فصاحت بیانی که داشت
به دل‌ها چو نقش نگین برنگاشت
سر از کوی صورت به معنی کشید
قلم بر سر حرف دعوی کشید
(همانجا)

جالب آنکه سعدی از کلماتی استفاده می‌کند که در فضای وقوع داستان حضور دارند و فضاسازی او بی‌نهایت دلشین می‌شود، مانند: کلک که در آن مکان از لوازم اصلی است یا نگین که یادآور انگشتری‌های فقیهان و قاضی حاضر در مجلس است یا کلمه دعوی که محل آن در حضور قاضی است. نکته جالب‌تر اما زمانی است که قاضی فضل و زبان‌آوری غریبه را می‌بیند.

برون آمد ار طاق و دستار خویش
به اکرام و لطفش فرستاد پیش
که هیئات قدر تو نشناختم
به شکر قدومت نپرداختم
دریغ آمدم با چنین مایه‌ای
که بینم ترا در چنین پایه‌ای
(همانجا)

مسلماً دستار از سر برداشتن با رسمی که در برخی از شعرها به خصوص اشعار حافظ می‌شناسیم و بیشتر با فعل انداختن می‌آید، یکی نیست. در لغت نامه دهخدا نیز معنی دستار بر زمین زدن کنایه از دادخواهی و عجز و الحاح است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل دستار) که با فضای حکایت تناسبی ندارد. در هیچ یک از شروح بوستان نیز توضیح خاصی در مورد برداشتن دستار قاضی از سر نیامده است و به سادگی از کنار این ماجرا گذشته‌اند (ر.ک: خطیب‌رهبر، ۱۳۸۹: ۴۷۵ و خزائلی، ۱۳۵۳: ۲۴۵ و یوسفی، ۱۳۸۴: ۳۲۸ و زمانی، ۱۳۸۹: ۴۱۲)؛ اما به ظاهر این رسمی بوده است که اگر انسان فاضل و گران‌مایه‌ای به مجلسی وارد شود، دیگران به احترام فضل او دستار از سر برمی‌داشته‌اند. در مقامات حریری در مقامه "مغریبه" آمده است: وقتی که راوی با کلام زیبای خود وارد مهمانی می‌شود: «فحلوالی الحلبي و قالوا مرحباً مرحباً»: دستار خود را برای من باز کردند و خوش آمد گفتند.

۶. نصیحت بیگانه جمع را

خرد باید اندر سر مرد و مغز	نباید مرا چون تو دستار نغز
کس از سر بزرگی نباشد به چیز	کدو سر بزرگ است و بی مغز نیز
می‌فراز گردن به دستار و ریش	که دستار پنبه است و سبیلت حشیش ...
به قدر هنر جست باید عمل	بلندی و نحسی مکن چون زحل

(همان: ۳۰۳)

به واژه دستار و بزرگ بودن سر و ریش اهل مجلس توجه شود که سعدی چگونه آنها را به تمسخر گرفته است و فضا را چگونه متناسب با موضوع ترسیم می‌کند. اما قابل ملاحظه تر از همه اینها واژه "زحل" است. همگان واقفند که زحل، ستاره شیخان و پیران است و در اینجا شیخان و پیران مجلس در برابر جوان غریبه (سعدی) به چه شکل تحقیر می‌شوند.

۷. جدا شدن غریبه از جمع

وز آنجا جوان روی همت بتافت	برون رفت و بازش نشان کس نیافت
----------------------------	-------------------------------

(همانجا)

در بسیاری از مقامات به خصوص مقامات بدیعی با اینکه فرد بسیار فاضل است، جوان توصیف می‌شود. «فجلسنا يوماً نتذاكرُ القريضَ و اهلَه و تلقاءنا شاباً» (حریری، ۱۳۶۴: ۱۳۷). این موضوع که قهرمان ناشناس است و ناگهان روی نهان می‌کند در بیشتر مقامات حمیدی نیز مشهود است؛ برای مثال می‌توان به مقامه "فی غزو و الجهاد" اشاره کرد (ر.ک: حمیدی، ۱۳۳۹: ۲۵).

۸. حدس زدن دیگران غریبه را (آشکارا شدن هویت قهرمان)

نقیب از پی‌اش رفت و هرسو دوید	که مردی به این نعت و صورت که دید
یکی گفت ازین نوع شیرین نفس	در این شهر سعدی شناسیم و بس

(همانجا)

نکات دیگری که به شکل اشتراکات غیر ساختاری می‌توان به آنها اشاره کرد فقیه بودن غریبه در حکایت سعدی است. در مقامه "طیبیه" حریری نیز قهرمان نقش فقیه را باز می‌کند. (ر.ک: حریری، ۱۳۶۴: ۲۵۴). در حکایت سعدی غریبه واعظ و ناصح است. در مقامات بدیعی و حریری نیز موارد بسیار زیادی وجود دارد که قهرمان غریبه نقش واعظ را بازی می‌کند؛ برای مثال در مقامات بدیعی در مقامه "وصیه ابوالفتح" اسکندری مردم را وعظ می‌کند. (ر.ک: همدانی، ۱۳۸۷: ۲۲۹). در مقامات حریری نیز در مقامه "رازیه"، ابوزید سروجی واعظ است (ر.ک: حریری، ۱۳۶۴: ۱۶۷-۱۷۲).

نتیجه‌گیری

بوستان سعدی در ساختار و برخی مضامین شبیه به مقامه‌هاست. تعامل سعدی با آثار درجه اول عربی باعث تاثیرپذیری او از این آثار به خصوص مقامه‌ها گردیده‌است. وجود مضامین مشترک کی چون چون تکدی‌گری، مسافرت، ناشناس‌بودن، واعظ و خطیب‌بودن، ادیب‌بودن و مسائل مشترک دیگر در بوستان و مقامه‌ها همگی از نشانه‌های این ادعاست. حکایتی با عنوان "فقیه کهن جامه" در باب تواضع در بوستان وجود دارد که ساختار آن با ساختار و خویش‌کاری‌های همه مقامات کاملاً هماهنگ است و می‌توان آن را مقامه‌ای کامل در بوستان نامید. در این حکایت قهرمان همچون قهرمان غالب مقامه‌ها به شکلی ناشناس و با ظاهری نابسامان وارد فضای داستان می‌شود برخورد بدی با او صورت می‌گیرد. بحثی بین حاضران در آن مجمع شکل می‌گیرد که غریبه با وارد شدن در بحث آن جمع همگان را متعجب می‌کند؛ جمع را نصیحت می‌کند و بعد هم متکروار رخ‌نشان می‌کند و دیگران حدس می‌زنند که آن قهرمان غریبه فلان است. این ایزودهای کلی که ذکر شد دقیقاً از رشته‌های ساختاری مقامه‌هاست که در آنجا نیز اصولاً قهرمان ناشناس است؛ وارد یک جمع ناشناس می‌شود؛ در جمع اصولاً با او رفتار خوبی نمی‌شود؛ او با سخنوری جمع را متحیر می‌کند؛ نهایتاً هنگام رفتن یا وقتی که غیبت کلی حاصل شد، ماهیت او آشکار می‌شود که اصولاً قهرمان داستان است.

منابع و مأخذ

۱. آلن، گراهام. (۱۳۸۵). بینامتنیت. تهران: مرکز.
۲. ابراهیمی، فارس. (۱۳۴۶). مقامه‌نویسی در ادبیات فارسی و تاثیر مقامات عربی در آن. تهران: دانشگاه تهران.
۳. انوشه، حسن و دیگران. (۱۳۷۶). فرهنگنامه ادب فارسی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۴. بدیع الزمان همدانی، بوالفضل احمدین حسین. (۱۳۸۷). مقامات. تهران: امیرکبیر.
۵. بهار، محمدتقی. (۱۳۸۱). سبک‌شناسی (جلد دوم و سوم). تهران: زوار.
۶. حافظ، خواجه شمس‌الدین. (۱۳۸۳). دیوان. (تصحیح قزوینی). (به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر). ۹. تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.
۷. حریری. (۱۳۶۴). مقامات حریری. تهران: موسسه فرهنگی شهید رواقی.
۸. حمیدالدین بلخی، عمرین محمود. (۱۳۳۹). مقامات حمیدی. (به کوشش علی‌اکبر ابرقویی). اصفهان: محمدی.
۹. خطیبی، حسین. (۱۳۹۰). فن نثر (چاپ چهارم). تهران: زوار.
۱۰. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. ذکاوتی قراگزلو، علی‌رضا. (۱۳۶۴). بدیع‌الزمان و مقامات نویسی. تهران: اطلاعات.
۱۲. رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۰). انواع نثر فارسی. تهران: سمت.
۱۳. سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۶۶). کلیات سعدی. (به اهتمام محمد علی فروغی). تهران: امیرکبیر.
۱۴. ----- (۱۳۸۴). بوستان (چاپ پنجم). (تصحیح غلامحسین یوسفی). تهران: علمی-فرهنگی.
۱۵. ----- (۱۳۸۱). گلستان (چاپ ششم). (تصحیح غلامحسین یوسفی). تهران: خوارزمی.
۱۶. ----- (۱۳۸۹). بوستان (چاپ یازدهم). (به کوشش خطیب‌رهبر). تهران: صفی‌علیشاه.
۱۷. ----- (۱۳۸۹). بوستان (شرح و تفصیل صدرالدین زمانی). تهران: رشدآموز.
۱۸. ----- (۱۳۵۳). بوستان (چاپ دوم). (شرح محمد خزائلی). تهران: جاویدان.
۱۹. سنایی، مجدودبن آدم. (۱۳۸۸). دیوان سنایی. (تصحیح مدرس رضوی). تهران: سنایی.
۲۰. شریف‌پور، عنایت‌الله و همکاران. (۱۳۹۴). عناصر بینامتنیت در روایات پیکارسک و مقامه‌ها. پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت، ۴ (۲)، ۱۵۳-۱۷۱.
۲۱. شفق، اسماعیل و آسمندجونقانی، علی. (۱۳۹۴). بررسی ساختارشناسی مقامات حمیدی و گلستان. فنون ادب، ۷ (۱۲)، ۹-۲۲.
۲۲. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۷). سبک‌شناسی نثر (چاپ دوم). تهران: میترا.
۲۳. ----- (۱۳۷۳). انواع ادبی. تهران: فردوس.
۲۴. غنیمی‌هلال، محمد. (۱۳۷۳). ادبیات تطبیقی. (ترجمه مرتضی آیت‌الله زاده). تهران: امیرکبیر.
۲۵. گلشاهی، طواق‌گلدی. (۱۳۸۷). ترجمه مقامات حریری. تهران: امیرکبیر.
۲۶. محظوظ، حسین‌علی. (۱۳۷۷). متن‌بندی و سعدی. تهران: روزنه.
۲۷. مسعودی، علی‌بن مسعود. (۱۳۹۰). مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر (جلد اول). (چاپ نهم). ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی فرهنگی.
۲۸. موحد، ضیاء. (۱۳۷۴). سعدی. تهران: نشر نو.
۲۹. مویذ شیرازی، جعفر. (۱۳۶۲). متن مصحح و معرب اشعار عربی سعدی. شیراز: نوید.
۳۰. نظامی عروضی، احمدبن عمر. (۱۳۸۲). چهارمقاله. (تصحیح علامه قزوینی). تهران: جامی.